

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليك و ریحانه: پیشاپیش از زبان درازی و بی‌ادبی خویش خدمت جناب استاد و عزیزانی که در این سایت شریف خدمتگذارانند عذرخواهم و طلب حلالیت دارم و از همه‌ی عزیزان زحمتکش آستان معارف اهل بیت صمیمانه تشکر می‌کنم. باز هم می‌بایست ببخشید از این‌که باعث اتلاف وقت عزیزان می‌شوم، یا خدای ناکرده خواندن این نوشته‌ی ناچیز حقیر فرصت مطالعه‌های ناب را از شما استاد عزیز و دیگر عزیزان سلب می‌کند. راهیان نور، بشارت افق توحیدی انقلاب اسلامی بود به آن معنا که:

در مسلخ عشق جز نکو را نگشند / روبه صفتان زشت‌خو را نگشند

گر عاشق صادقی ز مردن مَهراس / مردار بُود هر آن‌که او را نگشند

پدیده‌ی شهادت، حقیقی بود که با اسلام به صحنه‌ی حضور بشر در تاریخ قدسی‌اش نمودار شد. انسانی که خواست در صحنه‌ای بس متعالی‌تر از زندگی طبیعی و مادی فراتر از نگاه عرضی انسان‌ها به یکدیگر در افقی گشوده‌تر در معنای زندگی انسان‌ها حاضر شود، لذا خداوند برای چنین انسانی، شهادت را باب ورود به این صحنه قرار داد. شهادت، انتحار ماده است به معنای گشودن ساحت غیب در معنای زندگی انسان، به معنای بودنی فراتر از بودن زندگی حیوانی و گرایش‌ها و تمایلات عالم دنیا. شهید، افق معنایی از زندگی را پیش روی تاریخ می‌بیند و برای گشودنِ نظرگاهی که عالم مدرن برای به غفلت‌بردن این ساحت، انسان‌ها را با طعمه‌ی وَهم و خیال در دامن نیهیلیسم می‌پروراند به صحنه می‌آید. شهدا از بدو تاریخ ظهور اسلام، رافع حجاب ظلم و کفر و استکبار بودند. شهدا، دست گشوده‌ی باطنی عالمند که از آستین حق به صحنه‌ی تاریخ ظهور می‌کند تا تاریخ را از لوث بی‌معنایی و تنگنای ظلم و کفر و نجاست استکبار آزاد کند. شهید به فرموده‌ی امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) قلب تاریخ است و قلب، علاوه بر آن‌که محل اشراق مناسبات توحیدی است، مظهر دگرگونی و تحولات نیز می‌باشد. شهید، علاوه بر آن‌که در تجلی توحیدی زمانه‌ی خود حاضر می‌شود و محل اشراق نور می‌گردد، صرفاً قابل و محل پذیرش اشراق حقیقت نیست، بلکه فاعل اشراق توحید تاریخی نیز می‌باشد. اساساً شهید، منزل سلوک توحیدی تاریخ است که در زمانه‌ی ظلمت برای به ظهور آوردن نور قدسی الهی در برابر توهم عالم مدرن که معنای انسان را ربوده است، به میان می‌آید تا دست انسان‌ها را بگیرد و از تاریخ پوچی‌های بی‌معنا و سرگردان و تحیر در میان «مکر و لیل» زمانه نجات دهد.

آری! می‌توان گفت شهید، تابش نور الهی است به جامعه‌ای که می‌خواهد در نظام تمدنی خویش

حاضر شود و نظامات اجتماعی بر ساخته از اندیشه‌ی توحیدی را در نظام بر سازد. ما به شهدا در نگاه کلان تمدن توحیدی خویش هم «محتاجیم» و هم «مدیون»؛ نه می‌توانیم او را نادیده بگیریم و نه می‌توانیم به راحتی این اشراق را بفهمیم. و دقیقاً جنس حضور در «راهیان نور» از این قبیل است: (درک جایگاه شهادت در تاریخ توحیدی عالم). قرار است با حضور در آن دیار بر وجه الهی شهدا نظر کنیم و افق‌های آینده‌ی قدسی خود را بیابیم، نه آن‌که در دامن توهمات و تخیلات موجود، سفری مذهبی را تجربه کنیم. باید بستر «راهیان نور» را در وجه اصیل شهادت و نظرگاه توحیدی شهید به تاریخ آینده‌ی بشر دنبال کرد تا نتایج آن را در دل صنعت و اقتصاد و تجارت و سبک زندگی و... (نظامات اجتماعی) بیابیم.

«راهیان نور» مقدس است، چون محل شروق نور الهی است بر تاریخی که با انقلاب اسلامی در مقیاس تمدنی نوین به روی بشر گشوده شد تا معنایی جدید و انسانی جدید را به صحنه‌ی امروزین عالم بیاورد، انسانی رهیده از شرق و غرب و بشری فوق تحیر زمانه‌ی بی‌معنایی. انسان امروز معنای خود را گم کرده است و این در دل این سرزمین‌های خاکی قابل یافتن است. نگفتم قابل فهم است. سخن از «یافت» و «جستن» و «پیدایی» گفتم تا بدانیم در دل این سرزمین‌های مقدس باید سرا پا گوش شد تا ندای سخن حق در عالم را از آن مأمن بیابیم و گشودگی انسان را فرای ساحت مادی و زمینی‌اش درک کنیم. انسانی که امروز غرق در تمتع عیش و نوش زمینی شده است باید لذت انسی را بچشد که ضریب هوشیاری‌اش صدها برابر ساحت زمین است. بنابراین آن جا باید گوش‌ها را تیز کرد و نگاه‌ها را تیزتر، تا آنچه رخداد توحیدی است را در دل بیابان‌های فکه و شلمچه و طلاویه بیابیم و در دل آن معنای جدیدی از انسان حاضر شویم.

آری! می‌دانم که سخن در اجمال و یا ابهام است اما چه می‌توان بیش از این گفت وقتی سخن از اشراق و ابصار توحید و عالم قدس است؟؟؟!! ما در عالم مادی دنیا با هزاران حجاب می‌خواهیم سخن از ساحت معنا بزنیم!! خوب معلوم است که در حجاب الفاظ نمی‌توانیم خوب از آن عالم سخن بگوییم لذا در زبان، دچار لکنت هستیم آن‌هم لکنت تاریخی و این به خاطر دردی است که از عالم مدرن به جان‌مان افتاد، هم گوش‌ها را دچار بدفهمی کرد و هم زبان ما را به لکنت انداخت، و گرنه بشر بیش از پیش آماده نیوشای سخن حق است و نمونه‌های این شنیدن و تصدیق را کم نداریم. نمونه‌ی بارزش همین تشییع شهدا و همین انقلاب توحیدی اسلامی و همین حاج قاسم‌ها و حججی‌ها و آوینی‌ها و خرازی‌ها و چمران‌ها است.

بنابراین «راهیان نور» بستر قرارگرفتن در افق معنای انسان آخرالزمانی است که از پوچی و بیهودگی رنج می‌برد. اما چه باید کرد؟؟؟ گفت: «تو پای به راه در نه و هیچ مپرس/ خود راه بگویدت که چون باید کرد»، تو فقط برو و هیچ مپرس، که شهدا خودشان آداب میزبانی می‌دانند. فقط می‌شود اینگونه اشاره کرد که بایست در این مکان‌های مقدس با نظر به انسانی جدید و آینده‌ای قدسی و راه‌های عبور

از بی‌معنایی و اومانیسیم و خودبنیادی بشر حاضر شد تا «حقیقت» به سخن آید.

یک وقت دوستی در شرفانی در آن محل نزول و اجلال ملائکه و در آن سرزمین که محل سجده‌ی ملائکه است پرسید: این‌جا باید چه کنیم؟ یا به دنبال چه باشیم؟ دیگری به رندی پاسخ داد: آمدیم جستجو کنیم «خود» را با خدا روبه‌رو کنیم، به نظر می‌رسد «خود» را باید در ترجمان «خود» در «راهیان نور» در دل انقلاب اسلامی تجدید نظر کنیم و از وجهی دیگر که به حاشیه رفته است سخن‌ها بگوییم تا انسان‌ها را در این سرزمین‌های مقدس با خودشان، با آن «بودن اصیل» که می‌توانند با انقلاب اسلامی در صحنه‌های اجتماعی حاضر شوند حاضر کنیم و باید «راهیان نور» را اشارت و بشارت این حضور در آینده‌ی انقلاب اسلامی بدانیم و از این بستر مقدس، انسان را از رنج بی‌عالمی دوران برهانیم، فقط می‌ماند که زیرکی می‌خواهد و فراستی مؤمنانه که اشارت، نه دستوری است و نه اداری، بلکه اشارت است و بشارت که انسان در افق فطرت درونی خودش آن را دارد. فقط باید بدان رجوع کند تا آن را بیابد، مانند آن هزاران دختر و پسری که در این سرزمین‌ها با ارتباط با شهدا برایشان اتفاق افتاد. جای آن را دارد که پدیدارشناسی کنیم که دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد که با هزاران سخن و نصیحت و کتاب و ... نمی‌افتد؟؟؟ این‌جا چه ساحتی است؟! و انسان چگونه خود را در برابر حقیقت می‌تواند از پوچی و بیهودگی خیالات و توهمات این سوچی برهند؟ هرکدام از این‌ها نیاز به سخن‌ها، حرف‌ها، مطالعات و گفتگوها دارد که می‌شود تحت عنوان «انسان و امکان‌های عبور از عالم بی‌معنایی» سخن‌ها گفت. به نظر می‌رسد «راهیان نور»، همان بسط «وجود» است که انسان از درون می‌یابد، حقیقت وقتی ظهور می‌کند انسان را در بر می‌گیرد نه آن‌که انسان بخواهد به تمام حقیقت دست پیدا کند. آری! می‌تواند از حقیقت سخن بگوید و گزارش دهد، اما این حقیقت است که حاضر می‌شود و او می‌تواند در این حضور حقیقت با آن مرتبط شود و انس بگیرد و از آن بهره‌برد. خود شهدا هم در صحنه‌ی دفاع مقدس در دل حقیقتِ قدسی که با انقلاب اسلامی به میان آمد حاضر شدند و حقیقت بود که آنان را در برگرفت و شدند «مظهر معنا بخشی آینده‌ی پیش روی تاریخ انسان‌ها»، و خدا می‌داند که اگر می‌توانستیم شهدایمان را به عنوان مظهر تجلی عشق و ایثار و معنا در برابر انسان‌ها به میان آوریم، جهانی را در دل انقلاب اسلامی خود حاضر می‌کردیم و انسان‌هایی را از مرگ خاموش نیهیلیسم نجات می‌دادیم. آری! نه آسان است و نه ساده، و نیاز به سخن‌ها دارد و اشارت‌ها و عبارت‌های مسأله‌ساز و معنا بخش، که باید با انسان امروز در میان گذاشت. اما ببیند انسان‌ها از بی‌عالمی و بی‌معنایی و پوچی به سراغ انسان‌های بی‌معنا در این دوران رفته‌اند که نه انسان را می‌فهمند و نه دوران را و نه تاریخ را، غرق‌اند در پوچی فزاینده‌ی عالمی که نتیجه‌اش یا خودکشی است و یا رسوایی و یا هرزگی بی‌انتهای از هر ارزش اجتماعی و اخلاقی.

سخن زیاد است و مجال در این نوشتار کم، و نیازمند وسعتی برای گفتگوهای تاریخی در برابر انسداد معنایی انسان در زندگی و سردرگمی‌اش در زمانه‌ای که پشت به حقیقت در جاده‌ی نیهیلیسم در حال تفرج است و سُکرِ عالم مدرن او را دچار خودفراموشی یا آلازیمِ تاریخی کرده است. به خدا می‌دانم که

گاهی سطر سطر برخی از این جملات نیازمند شرحی جداگانه و بسط و تفصیلی مجزا دارد، اما چه می‌شود که همین مقدار را هم با شرمساری در برابر حقیقت و اظهار شرمندگی از انقلاب و شهدا می‌نویسیم تا اشارتی باشد برای تفصیل‌های بعد.....

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! آنچه فرمودید و چه خوب هم فرمودید؛ حقیقتاً اشاراتی بود که با حضور در مقتل شهدا در کاروان «راهیان نور» پیش می‌آید. مواجهه‌ای که تا این اندازه انسان را از رنج بی‌معنایی و نیهیلیسم آزاد می‌کند تا انسان به معنای واقعی خود با انقلاب اسلامی که پیش آمده است، نظر کند. از خود باید پرسید در تاریخی که چنین شهیدایی به میان آمدند: شجاعت همراه با خرد را که در این تاریخ در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و در کلیت انقلاب دیدیم، کجا و خشونت کور همراه با بی‌خردی که در دشمنان انقلاب مانند صدام و حاکمان آمریکا دیدیم، کجا! ما بالاخره در چنین تاریخی حاضریم و در مقابله با این دوگانگی‌ها باید صرف نظر از ضعف‌های جزئی یک جبهه و خوبی‌های ظاهری جبهه دیگر، کلیت یکی از آن‌ها را انتخاب کنیم و اگر در جبهه حقی که پیش آمده حاضر نشویم، عملاً در جبهه باطل قرار داریم.

آنانی که به خاطر دنیای آفریده ذهن خود، همه اصول انسانی، مگر هوس و قدرت را رد کرده‌اند، عموماً گرفتار پوچی شده‌اند، هرچند بالاترین بها را برای زیستن بر طبق امیال خود پرداخته‌اند ولی به هر حال به انسان‌هایی تبدیل می‌شوند که یا می‌خواهند بمیرند و یا می‌خواهند سبب مرگ دیگران شوند؛ هر دوی آن‌ها محروم‌شدگان زندگی حقیقی و از پا درآمده‌های هوس‌خویش‌اند.

نمی‌خواهم اطاله کلام دهم، مایلم کاربران عزیز به مطالعه متن خود شما مشغول شوند و در آن متن به گفته خودتان: «در ترجمان خود، در دل انقلاب اسلامی تجدید نظر کنند». تا آغازی باشد برای آغازی دیگر. به همان معنایی که جناب مولوی با نظر به چنین آغازهایی می‌فرماید:

پس عدم‌گردم چون ارغنون ** گویدم که انا الیه راجعون

موفق باشید